

قیل و قال بر سر کرونشتات^۱

کارزار تبلیغاتی بر سر کرونشتات در بعضی محافل با شدت تمام همچنان ادامه دارد. شاید تصور شود که شورش کرونشتات نه ۱۷ سال پیش بلکه دیروز رخ داده است. شرکت کنندگان در این کارزار با تعصبی همانند و تحت یک شعار مشترک اینانند: آنارشویست ها، منشویک های روسی، سوسیال دموکرات های چپ دفتر لندن^۲، گنجسیران منفرد، نشریه میلیوکف^۳، و در فرصت های مناسب، مطبوعات عمده سرمایه داری. یک "جبهه خلقی" از نوع خود!

همین دیروز بود که اتفاقاً به این سطور در یک هفته نامه مکزیکی که نشریه ای ارتجاعی کاتولیک و در عین حال "دموکرات" است بر خوردم: "تروستکی قصد دستور شلیک به ۱۵۰۰ (?) ملوان کرونشتات را داد، پاک ترین پاک ها را. سیاست او زمانی که در قدرت بود، هیچ تفاوتی با سیاست امروزی استالین نداشت". همانطور که می دانیم، آنارشویست های چپ نیز به همین نتیجه می رسند. وقتی که برای اولین بار در مطبوعات بطور اختصار به سنوال وندلین توماس که عضو

^۱ - این مقاله در شماره آوریل ۱۹۳۸ نشریه بین الملل جدید چاپ شد و در "نوشته های تروستکی" (۱۹۳۷/۳۸) بوسیله Pathfinder Press تجدید چاپ شد.

^۲ - دفتر لندن اجتماع بین المللی بی دروپیگر از احزاب سانتریست در دهه ۱۹۳۰ بود که به هیچ یک از بین الملل های دوم و سوم وابستگی نداشت، اما مخالف بین الملل چهارم بود. از احزاب تشکیل دهنده آن می توان از حزب مستقل کارگر انگلستان، پوم (حزب وحدت کارگران مارکسیست) اسپانیا، حزب کارگران سوسیالیست آلمان و حزب کارگران و دهقانان سوسیالیست فرانسه نام برد.

^۳ - نشریه میلیوکف (Poslednie Novosti (آخرین اخبار)، در پاریس چاپ می شد.

کمیسیون تحقیق بود^۴، جواب دادم، نشریه میلیوکف نیز با همین روحیه مداخله کرد. آنارشویست ها با شدت بیشتری به من حمله کردند. تمام این صاحب نظران اعلام کردند که جواب من کاملاً بی ارزش است. این هم آوازی وقتی واقعاً جالب است که آنارشویست ها تحت عنوان کرونشتات، در واقع از کمونیزم ضد دولتی دفاع می کنند. منشویک ها، در زمان شورش کرونشتات، آشکارا طرفدار بازسازی سرمایه داری بودند؛ و میلیوکف حتی امروز نیز طرفدار سرمایه داری است.

چگونه برخاست کرونشتات توانست این جنبش در قلب آنارشویست ها، منشویک ها و لیبرال های "ضدانقلابی" آتش برافروزد و در مورد همه آنان در یک زمان چنین کند؟ جواب آن ساده است: تمام این گروه ها علاقه مند به تصویب حساب با تنها جریان واقعی انقلابی ای هستند که هرگز پرچم انقلاب را رها نکرده و با دشمنانش مصالحه نکرده است و تنها جریانی است که آینده را نمایندگی می کند. به همین دلیل است که در میان کسانی که پس از این همه سال ها "جنایات"

مرا در کرونشتات افشا می کنند، بسیاری از انقلابیون سابق یا شبه انقلابیونی وجود دارند که برنامه و اصول خود را از دست داده اند و ضروری می دانند که توجه دیگران را از انحطاط بین الملل دوم و یا جنایات آنارشویست های اسپانیا منحرف سازند، هنوز، استالینیست ها نمی توانند بطور آشکار به این مبارزه بر سر کرونشتات بپیوندند.

اما حتی آنان نیز از روی شادمانی دست هایشان را به هم می مالند، زیرا که این کارزار علیه "تروتسکیزم"، علیه مارکسیزم انقلابی و علیه بین الملل چهارم صورت می گیرد.

اما چرا این اخوت رنگارنگ به مسأله مشخص کرونشتات چسبیده است؟ در سال های انقلاب ما درگیری های بسیاری با قزاق ها، دهقانان و حتی با قشرهای

^۴ - کمیسیون تحقیق برای رسیدگی به اتهامات علیه اپوزسیون چپ و سایر مخالفین رژیم استالین در محاکمات مسکو تشکیل شده بود.

مشخصی از کارگران داشتیم (برخی از گروه های کارگران اورال دسته های داوطلب در ارتش ضدانقلابی کولچاک تشکیل داده بودند!). تضاد بین کارگران به عنوان مصرف کنندگان و دهقانان به عنوان تولید کنندگان و فروشندگان نان، در اصل، ریشه این برخوردها بود. تحت فشار احتیاج و محرومیت، کارگران خود گاه گذار به صفوف متخاصمی بنا به بستگی قوی یا ضعیف شان با روستا تقسیم می شدند. ارتش سرخ نیز تحت تاثیر دهات قرار گرفته بود. در سال های جنگ داخلی چندین بار لازم شد که هنگ های ناراضی خلع سلاح شوند. بکار بستن برنامه جدید اقتصادی (نپ) این اصطحکاکات را تقلیل داد، اما تا محو آن راه زیادی بود. برعکس، راه را برای تولد دوباره کولاک ها هموار کرد و در اوائل دهه اخیر منجر به تکرار جنگ داخلی در روستاها شد. شورش کرونشئات فقط حادثه ای فرعی در تاریخ روابط بین پرولتاریای شهر و خرده بورژوازی ده بود. فهم این حادثه فرعی فقط در رابطه با جریان عمومی گسترش مبارزه طبقاتی در طول انقلاب امکان خواهد داشت.

کرونشئات با بسیاری جنبش های خرده بورژوازی دیگر فقط از لحاظ اثرات خارجی بیشترش تفاوت داشت. مسأله بر سر استحکامات دریائی پتروگراد بود. در مدت شورش، بیانیه های بسیاری انتشار یافت و برنامه های رادیونی متعددی پخش شد. سوسیال رولوسیونرها و آنارشئیست ها شتابزده از پتروگراد شورش را با جملات و اشارات "باشکوه" زینت می کردند. و تمام اینها تأثیر خود را در انتشارات گذاشت. با کمک این "اسناد" موجود (یعنی برجسب های دروغ) مشکل نبود در باره کرونشئات افسانه ساخت. مضافاً به اینکه از ۱۹۱۷ نام کرونشئات با هاله ای از انقلابی گری احاطه شده بود. بی دلیل نیست که مجله مکزیکی این عبارت را در مورد ملوانان کرونشئات بکار می گیرد: "پاکترین پاک ها".

بازی با اعتبار انقلابی کرونشئات یکی از وجوه مشخصه این کارزار واقعاً ریاکارانه است. آنارشئیست ها، منشویک ها، لیبرال ها و ارتجاعیون سعی دارند موضوع را اینطور جلوه دهند که در اوائل ۱۹۲۱ بلشویک ها اسلحه های خود را

بطرف همان ملوانانی برگرداندند که ضامن پیروزی انقلاب اکتبر بودند. اینجا نقطه حرکت تمام دروغ‌های بعدی است. هر کسی که علاقه مند است این دروغ‌ها را روشن کند، باید اول مقاله رفیق جان جی رایت را در نیوانترنشنال (فوریه ۱۹۳۸) بخواند.^۵ مسأله من چیز دیگری است: من قصد دارم ماهیت شورش کرونشئات را بیشتر از دید کلی تشریح کنم. یک انقلاب مستقیماً بوسیله اقلیت "ساخته می‌شود". پیروزی انقلاب، اما، وقتی ممکن می‌شود که این اقلیت کم و بیش پشتیبانی و یا لااقل بی تفاوتی دوستانه اکثریت را بدست آورد. تغییر جهت در مراحل مختلف انقلاب، مثلاً، انتقال از انقلاب به ضدانقلاب، مستقیماً بوسیله تغییر در روابط سیاسی بین اقلیت و اکثریت تضمین می‌شود، یعنی بین پیشگام و طبقه.

در میان ملوانان کرونشئات سه لایه سیاسی مختلف وجود داشت: پرولتاریای انقلابی که تعدادی از آنها دارای سوابق مبارزاتی و تجارب جدی بودند؛ اکثریت بینابینی، بطور عمده با منشأ دهقانی؛ و ارتجاعیون، پسران کولاک‌ها، مغازه‌داران، و کشیش‌ها. در دوره تزار، نظم در ناوگان و قلعه فقط در صورتی حفظ می‌شد که افسران بوسیله بخش‌های ارتجاعی افسران جزء و ملوانان، اکثریت بینابینی را تحت سلطه نفوذ و یا رعب خود در می‌آوردند، و در نتیجه انقلابیون را که عمدتاً تکنسین‌ها، توپچی‌ها و برقکاران بودند، منزوی می‌کردند، یعنی کسانی که تحت نفوذ کارگران شهر قرار داشتند.

جریان شورش ناوگان پتمکین ۱۹۰۵، کاملاً بر پایه روابط میان این سه لایه قرار داشت، یعنی بر اساس مبارزه بین دو جناح پرولتاریا و بورژوازی برای تأثیرگذار شدن بر روی لایه وسیع میانی دهقانی. هر کس که این مسأله را نفهمد، مسأله‌ای که در سرتاسر جنبش انقلابی در نیروی دریایی مشاهده شد، بهتر است درباره مسائل انقلاب روسیه بطور کلی خاموش بماند. زیرا که این مسأله کاملاً ناشی از مبارزه بین

^۵ John G. Wright یکی از مترجمین آثار تروتسکی به زبان انگلیسی بود. مقاله او در باره کرونشئات تحت عنوان "حقایق کرونشئات" در ۱۹۳۹ منتشر شد.

پرولتاریا و بورژوازی برای تأثیر بر دهقانان بود و امروز هم هنوز تا اندازه زیادی همین طور است. در درون شوراها، بورژوازی عمدتاً در لباس کولاک ها (یعنی لایه بالایی خرده بورژوازی)، روشنفکران "سوسیالیست"، و اکنون به شکل بوروکرات های "کمونیست" ظاهر شده است. این است مکانیزم اصلی انقلاب در تمام مراحل آن. در نیروی دریایی این مسأله شکلی متمرکزتر می یابد و در نتیجه بیانی مهیج به خود می گیرد.

ترکیب سیاسی شورای کرونشئات انعکاسی بود از ترکیب پادگان و خدمه کشتی. رهبری شوراها در اوائل تابستان ۱۹۱۷ در دست حزب بلشویک بود که بر بهترین بخش های ملوانان تکیه داشت و بسیاری از انقلابیون جنبش مخفی را که از زندان کار اجباری آزاد شده بودند، شامل می شد. ولی باید یادآوری کنم که حتی در روزهای قیام اکتبر بلشویک ها کمتر از نیمی از شورای کرونشئات را تشکیل می دادند. اکثریت با اس آر ها و آنارشویست ها بود. در کرونشئات اصولاً منشویک وجود نداشت. حزب منشویک از کرونشئات متنفر بود. اس آر های کرونشئات خیلی سریع در اپوزسیون علیه کرنسکی قرار گرفتند و گروهی را تشکیل دادند که از پیشقراولان اس آر های چپ بود. آنها خود را به بخش دهقانی دژ و پادگان ساحلی متکی می دانستند.

آنارشویست ها گروه رنگارنگی بودند. در میان آنان انقلابیونی واقعی مثل ژوک وژلیناکف وجود داشت، اما اینگونه عناصر اکثراً به بلشویک ها نزدیک بودند. بیشتر "آنارشویست های" کرونشئات نماینده خرده بورژوازی شهر بودند و از لحاظ انقلابی در سطحی پائین تراز اس آر ها قرار داشتند. رهبرشورا یک فرد غیر حزبی بود، "سمپات آنارشویست ها" یک کارمند جزء اساساً صلح جو که قبلاً تملق صاحب منصبان تزار را می گفت و حالا ... انقلاب را. غیبت کامل منشویک ها، خصیلت "چپ" اس آر ها و بیان آنارشویستی خرده بورژوازی بخاطر شدت مبارزه انقلابی در نیروی دریایی و تسلط نفوذ بخش پرولتاری ملوانان بود.

این خصوصیات اجتماعی و سیاسی کرونشئات که در صورت تمایل می توان با مدارک و اسناد بسیاری آنرا توضیح داد و اثبات نمود، برای روشن کردن برخاستنی که در کرونشئات در دوران جنگ داخلی رخ داد و نتیجه آن تغییر بنیادی چهره کرونشئات بود، کافی است. دقیقاً درباره این جنبه مهم از مسأله است که مفتریان اخیر حتی اشاره ای نیز نمی کنند، بخشی از روی جهالت و بخشی از روی عداوت.

آری کرونشئات صفحه ای قهرمانانه در تاریخ انقلاب نوشت. اما جنگ داخلی به شکلی سیستماتیک کرونشئات و تمام ناوگان بالتیک را خالی از سکنه کرد. در روزهای قیام اکتبر بخشی از ملوانان کرونشئات به کمک مسکو فرستاده شدند. بخشی دیگر به دان و اوکراین برای تهیه نان و سازمان دادن قدرت محلی فرستاده شدند. اینطور به نظر می آمد که کرونشئات تمام نشدنی است. خود من از جبهه های مختلف ده ها تلگراف برای بسیج گروه های جدید "قابل اطمینان" از میان کارگران پتروگراد و ملوانان بالتیک فرستادم. اما در اوائل ۱۹۱۸ و مطمئناً نه خیلی دیرتر از ۱۹۱۹، جبهه ها شروع به شکایت از این فرستادگان "کرونشئاتی" کردند که رضایت بخش نیستند، پر توقع اند و مهمتر اینکه در جنگ بی نظم و غیرقابل اطمینان اند و بیشتر مشکل آفرینند تا سودمند. بعد از نابودی یودنیچ (در زمستان ۱۹۱۹)^۶، ناوگان بالتیک و پادگان کرونشئات از نیروهای انقلابی تهی شده بودند. تمام عناصری که به شکلی مفید بودند برای مقابله با دنیکین به جنوب فرستاده شدند. اگر در سال ۱۹۱۷-۱۸ ملوانان کرونشئات سطحی بالاتر از سطح متوسط ارتش سرخ داشتند و ساختن ارکان اولیه این ارتش و همین طور ارکان اولیه رژیم شورایی در بسیاری از مناطق را به عهده گرفتند، ملواناتی که در کرونشئات "آرام" تا اوائل ۱۹۲۱ باقی ماندند و مناسب هیچ جبهه ای از جنگ داخلی نبودند، در این زمان بکلی در سطح

^۶ - Nikolai Yudenich یکی از ژنرال های تزار بود که در سال ۱۹۱۹ به کمک نیروهای خارجی قصد تصرف پتروگراد را داشت.

پایین تر از متوسط ارتش سرخ قرار گرفتند و شامل درصد بالایی از عناصر دلسرد با لباس های پر زرق و برق می شدند.

دلسردی ناشی از گرسنگی و احتکار بعد از خاتمه جنگ داخلی بشدت افزایش یافته بود. کسانی که "کیسه به دست" خوانده می شدند (محرکان خرد) تبدیل به یک بلای اجتماعی شده بودند و انقلاب را تهدید می کردند. بخصوص در کرونشتات، جایی که پادگان هیچ کاری نمی کرد و هر چه لازم داشت در اختیارش بود، دلسردی ابعاد وسیعی یافت. وقتی شرایط در پتروگراد گرسنه بحرانی شد، دفتر سیاسی حزب چندین بار در مورد امکان درخواست یک "وام داخلی" از کرونشتات، جایی که تعداد زیادی ذخیره قدیمی هنوز در آن موجود بود، بحث کرد. اما نمایندگان کارگران پتروگراد جواب دادند: "هیچ چیز از آنان با مهربانی به دست نخواهد آمد. آنان لباس، ذغال و نان را احتکار کرده اند. حالا در کرونشتات تمام عناصر سر بلند کرده اند". این واقعیت اوضاع بود. این شرایط شباهتی به تصورات شیرین مفتریان ندارد.

باید اضافه کرد ملوانان لاتویا و استونیا که می ترسیدند به جبهه فرستاده شوند و خود را برای رفتن به سرزمین سرمایه داری آبا و اجدادی خود لاتویا و استونیا آماده می کردند، به عنوان "داوطلبین" به ناوگان بالتیک پیوستند. این عناصر اساساً دشمن قدرت شورانی بودند و این ضدیت را در روزهای شورش کرونشتات کاملاً آشکار کردند. بجز اینان، هزاران تن از کارگران لاتویا که عمدتاً کارگران سابق کشاورز بودند، قهرمانانی های بی نظیری در تمام جبهه های جنگ داخلی از خود نشان دادند. ما نباید کارگران لاتویا و "کرونشتاتی" را با یک چوب بزنیم و باید تفاوت های اجتماعی و سیاسی آنان را در نظر بگیریم.

مسأله یک محقق جدی این است که خصوصیات اجتماعی و سیاسی شورش کرونشتات و جایگاه آن در جریان انقلاب را براساس شرایط عینی تعیین کند. بدون انجام این کار، انتقاد به مرثیه خوانی احساساتی از نوع مسالمت جویانه

الکساندر برگمن^۷، اماگودمن^۸ و آخرین مقلدین آنان تنزل می‌کند. این نجبا، کوچکترین درکی از ضوابط و روش‌های یک پژوهش علمی ندارند. آنان طوری از بیانیه‌های شورشیان نقل قول می‌آورند که زاهد از کتاب مقدس. بعلاوه، شاکلی هستند که چرا من به "اسناد"، یعنی انجیل ماخنو^۹ و سایر پیروان توجه نمی‌کنم. اسناد را "مورد توجه" قرار دادن به معنی پذیرفتن هرچه می‌گویند، نیست. به قول مارکس غیرممکن است افراد یا احزاب را بوسیله آنچه خود در باره خودشان می‌گویند قضاوت کرد.

خصوصیات یک حزب بیشتر از طریق ترکیب اجتماعی، گذشته، روابط آن با طبقات و لایه‌های مختلف تعیین می‌شود تا بواسطه اعلامیه‌های کتبی و شفاهی آن، بخصوص در دوره حساس جنگ داخلی. اگر برای مثال ما بیانات بی‌شمار نگرین، کمپانیس، گارسیا اولیورو شرکاء^{۱۰} را پاور کنیم، مجبور خواهیم بود این آقایان را به عنوان دوستان صادق سوسیالیزم بشناسیم. اما در حقیقت آنان دشمنان خائن آن هستند.

در سال ۱۸-۱۹۱۷ کارگران انقلابی، توده‌های دهقانان را نه تنها در نیروی دریایی بلکه در تمامی کشور رهبری کردند. دهقانان، زمین‌ها را اغلب تحت رهبری سربازان و ملواناتی که به سرزمین آباجدادی خود بازگشته بودند، گرفتند و تقسیم

^۷ - Alexander Berkman، آنارشویست لهستانی که در آمریکا زندگی می‌کرد و در سال ۱۹۱۹ از آمریکا اخراج شد و به روسیه رفت.

^۸ - Emma Goldman - آنارشویست روسی که در آمریکا زندگی می‌کرد و در سال ۱۹۱۹ از آمریکا اخراج شد و به روسیه رفت.

^۹ - N.Makhno - آنارشویست اوکراینی که دسته‌های مسلح دهقانی سازمان می‌داد.

^{۱۰} - نگرین آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسپانیا بود. کمپانیس در رأس حکومت محلی کاتولونیا قرار داشت. گارسیا اولیوریکی از آنارشویست‌های دست راستی بود که با استالینیست‌های اسپانیایی در کشتار انقلابیون همکاری کرد.

کردند. مصادره نان تازه شروع شده بود و فقط از اربابان و کولاک ها بود. دهقانان این مصادره را به عنوان یک مصیبت موقتی پذیرفته بودند. اما جنگ داخلی سه سال به درازا کشید. شهر عملاً هیچ چیزی به روستا نداد و تقریباً همه چیز از آن گرفت، عمدتاً برای تأمین نیازهای جنگ. دهقانان بلشویک ها را قبول داشتند، اما هرچه بیشتر با کمونیسست ها مخالف شدند. اگر در دوره قبل کارگران دهقانان را به جلو سوق دادند، حالا این دهقانان اند که کارگران را به عقب می کشند. فقط بخاطر این تغییر روحیه است که سفیدها می توانند بخشی از دهقانان و حتی نیمه دهقانان - نیمه کارگران اورال را بطرف خود جلب کنند.

این روحیه یعنی دشمنی با شهر، جنبش ماخنو را تقویت کرد که قطارهای عازم کارخانه ها و مزارع و ارتش سرخ را غارت کنند، خطوط راه آهن را خراب و کمونیسست ها را می کشتند. و البته ماخنو اسم این را مبارزه آنارشویستی علیه دولت می گذاشت. در حقیقت، این مبارزه خرده مالکین دو آتشه برضددیکتاتوری پرولتاریا بود. جنبش های مشابهی در بسیاری مناطق دیگر رخ داد، بخصوص در تامبوف، زیر پرچم سوسیال رولوسیونرها. به علاوه، در قسمت های مختلف کشور گروه های موسوم به دهقانان سبز فعالیت می کردند. آنها نمی خواستند سفید ها و یا سرخ ها را به رسمیت بشناسند و از گروه های سیاسی شهری هم اجتناب می کردند. بعضی وقت ها سبزها با سفیدها برخورد پیدا می کردند و از آنان درس ادب می گرفتند. اما البته از جانب سرخ ها نیز به آنها هیچ رحم نمی شد. همانطور که خرده بورژوازی از نظر اقتصادی بین سرمایه بزرگ و پرولتاریا خرد می شود، گروه های چریکی دهقانی نیز بین ارتش سرخ و سفید گیر کرده بودند.

تنها یک انسان خیال پرداز می تواند در گروه ماخنو ویا در شورش کرونشئات مبارزه بین اصول تجربیدی آنارشویزم و "سوسیال دولتی" را مشاهده کند، ولی در عین حال به تبعیت از دیکتاتوری پرولتاریا هم رضایت نمی داد. خرده بورژوازی نمی داند دقیقاً چه می خواهد، و بخاطر موقعیتش نمی تواند که بفهمد. و به این دلیل

است که گنج سری در مورد خواست ها و آرزوهایش را تحت لوای درگیری های مختلف نشان می دهد، مدتی زیر پرچم آنارشیست ها، زمانی با خلقیون و حالا با سبزها. هنگامی که خود را در مقابل پرولتاریا قرار داد، سعی کرد به هر دری بزند تا چرخ انقلاب را به عقب برگرداند.

البته یک دیوار غیرقابل عبور لایه های اجتماعی و سیاسی مختلف را در کرونشتات از هم جدا نمی کرد. هنوز در کرونشتات تعدادی کارگر ماهر و تکنسین برای رسیدگی به ماشین آلات وجود داشت. اما حتی این عده هم بخاطر مشخصات منفی شان انتخاب شده بودند: غیرقابل اعتماد از لحاظ سیاسی و بی فایده برای جنگ داخلی. برخی از "رهبران" شورشی از میان این عناصر بیرون آمدند. به هر حال، این نکته کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر که بعضی از مفتریان با پیروزی به آن اشاره می کنند، خصلت ضدپرولتاری شورش را به هیچ وجه تغییر نمی دهد. اگر خودمان را با شعارهای پر طمطراق و برجسب های دروغین و غیره، فریب ندهیم خواهیم دید که شورش کرونشتات چیزی بجز عکس العمل مسلحانه خرده بورژوازی بر ضد شورای انقلاب اجتماعی و سخت گیری دیکتاتوری پرولتاریا نبود.

اهمیت شعار کرونشتات مبنی بر "شوراها بدون کمونیست ها" که فوراً نه تنها از جانب اس.آرها بلکه بورژوالبرال ها هم برداشته شد، دقیقاً در همین است. همانطور که نماینده دوراندیش سرمایه، پروفیسور میلیوکف بدرستی فهمید شوراها بدون رهبری بلشویک ها به معنای محو خود شوراها در اندک زمانی بود. تجربه شوراها در روسیه در دوره تسلط منشویک ها و اس.آرها و حتی تجربه شوراها آلمان و اتریش تحت سلطه سوسیال رولوسیونرها و آنارشیست ها فقط می توانست بمثابة پلی باشد که دیکتاتوری پرولتاریا را به احیاء مجدد سرمایه داری منتهی کند. علیرغم هرگونه "تصورات" کسانی که درگیر بودند، بنابراین شورش کرونشتات خصلتی ضدانقلابی داشت.

از لحاظ طبقاتی که- بدون قصد حمله به النقاطیون محترم- تنها معیار اساسی برای نه فقط سیاست که تاریخ است، تفاوت رفتار کرونشئات با پتروگراد در آن روزهای حساس اهمیت بسیاری دارد. کل لایه رهبری کارگران در پتروگراد هم به خارج از شهر اعزام شده بودند. گرسنگی و سرما بر پایتخت رها شده، حتی شاید با شدت بیشتری از مسکو حکومت می کرد. دوره قهرمانی و مصیبت! همه گرسنه و بی تحمل بودند. همه ناراضی بودند. در کارخانه ها ناراضیاتی عمیقی حکمفرما بود. سازماندندگان مخفی که توسط اس. آرها و افسران سفید فرستاده شده بودند. سعی می کردند شورش مسلحانه را با جنبش کارگران ناراضی ارتباط دهند. روزنامه کرونشئات درباره برپاشدن سنگرها در پتروگراد و هزاران نفری که کشته می شدند، نوشت. روزنامه های همه دنیا نیز همین را نوشتند. اما در حقیقت درست برعکس این اتفاق افتاد. شورش کرونشئات کارگران پتروگراد را جلب نکرد. آنها را بیزار کرد. دسته بندی به موازات خط طبقاتی پیش رفت. کارگران فوراً دریافتند که یاغیان کرونشئات در طرف دیگر سنگر قرار دارند- پس آنها از قدرت شورانی دفاع کردند. انزوای سیاسی کرونشئات باعث عدم ثبات داخلی و شکست نظامیش شد.

ویکتور سرژ که بنظر می آید سعی در ایجاد نوعی سنتز از آنارشیزم، پومیزم و مارکسیزم دارد، در مداخله خود در بحث کرونشئات بسیار ناموفق بوده است. بنظر او اعلام نپ یک سال زودتر می توانست از شورش کرونشئات جلوگیری کند. فرض کنیم این بحث درست باشد. اما نصایح این چنانی کردن بعد از واقعه آسان است. همانطور که ویکتور سرژ یادآوری می کند، این درست است که من انتقال به برنامه نپ را در اوائل سال ۱۹۲۰ پیشنهاد کردم، اما از موفقیت آن به هیچ وجه اطمینان نداشتم. این مسأله از نظر من پنهان نبود که دارو می تواند از خود بیماری خطرناکتر باشد. وقتی من در مقابل مخالفت رهبران حزب قرار گرفتم، به پایه های حزب رو نکردم، زیرا می خواستم از بسیج خرده بورژوازی علیه کارگران اجتناب کنم. ۱۲ ماه تجربه بعدی لازم بود تا حزب را به نیاز به مشی جدید متقاعد کند. اما مسأله قابل توجه این است

که دقیقاً همین آنارشیست های سراسر دنیا بودند که به نپ به عنوان خیانت کمونیست ها نگاه می کردند. اما حالا وکلای آنان ما را متهم می کنند که چرا یک سال زودتر نپ را اعلام نکردیم.

در ۱۹۲۱ نین چندین بار علناً اعتراف کرد که سرسختی حزب در دفاع از روش های کمونیزم جنگی یک اشتباه بزرگ بود. اما آیا این مسأله را تغییر می دهد؟ دلایل مستقیم و یا غیرمستقیم شورش کرونشتات هر آنچه بود، خطر مرگ دیکتاتوری پرولتاریا را در ذات خود داشت. آیا صرفاً بخاطر ارتکاب یک اشتباه سیاسی، انقلاب پرولتری می بایستی برای تنبیه خود واقعاً خودکشی را بپذیرد؟

و یا شاید کافی بود ملوانان کرونشتات از فرمان نپ مطلع شوند تا آرام گیرند؟ توهمات! شورشیان برنامه آگاهانه ای نداشتند و دقیقاً بخاطر ماهیت خرده بورژوائی شان نمی توانستند برنامه ای داشته باشند. آنها خود به وضوح درک نمی کردند که آنچه پدران و برادرانشان به آن نیاز دارند در درجه اول تجارت آزاد است. آنها ناراضی و ناروشن بودند اما راه حلی نیز نمی یافتند. آگاه ترین شان، یعنی عناصر راست که در پشت عمل می کردند، خواستار احیاء مجدد رژیم بورژوائی بودند. اما این را علناً مطرح نمی کردند. جناح "چپ" خواستار از بین رفتن انضباط، "شوراهای آزاد"، و جیره بهتر بود. برنامه نپ فقط می توانست به تدریج دهقانان و بعد از آنها نارضایتی بخش هایی از ارتش و نیروی دریایی را تسکین دهد. اما برای انجام این کار، وقت و تجربه لازم بود.

از همه کودکانه تر بحثی است که مطرح می کند اصلاً شورشی در کار نبود و ملوانان اصلاً تهدیدی نکردند، آنها "فقط" پادگان و کشتی های جنگی را تصرف کردند. به نظر می آید که بلشویک ها با سینه های عریان از روی یخ ها گذشتند که به پادگان حمله کنند، فقط برای اینکه بدذات بودند، قصد ایجاد درگیری تصنعی داشتند و از ملوانان کرونشتات و یا دکترین آنارشیستی متنفر بودند (که در ضمن بگوئیم در آن زمان حتی یک نفر هم زحمت چنین فکری را به خود نمی داد). آیا این یواژه گویی

بچه گانه نیست؟ بدون در نظر گرفتن زمان و مکان، منتقدین ناشی (بعد از ۱۷ سال!) سعی می کنند بگویند که همه چیز به خوبی و در کمال رضایت تمام می شد اگر فقط انقلاب، ملوانان شورشی را به حال خود می گذاشت. بدبختانه ضدانقلاب جهانی به هیچ وجه آنها را به حال خود نمی گذاشت. منطق مبارزه تسلط افراطیون، یعنی ضدانقلابی ترین عناصر را بر دژ باعث می شد. نیاز به آذوقه دژ را مستقیماً به بورژوازی خارجی و عاملینش، مهاجرین سفید وابسته می کرد. تمام تدارکات لازم به نقد به منظور تحقق این هدف صورت گرفته بود. در چنین شرایطی فقط کسانی مانند آنارشویست های اسپانیایی یا پومیست ها هستند که با بی عملی به امید نتیجه مطلوب منتظر می نشینند. خوشبختانه بلشویک ها به مکتب دیگری تعلق داشتند. آنها مهار آتش را در بدو شروع به منظور تقلیل قربانیان به حداقل وظیفه خود می انگاشتند.

در اصل این ناقدان مقدس، دشمن دیکتاتوری پرولتاریا و بنابراین دشمن انقلاب هستند. و تمام رمز مسأله در اینجا نهفته است. این درست است که بعضی از آنها انقلاب و دیکتاتوری را پذیرفتند، البته در حرف. اما این کمکی به حل مسائل نمی کند. آنها خواهان انقلابی هستند که به دیکتاتوری منتهی نشود و یا نوعی دیکتاتوری که با استفاده از زور پیش نرود. البته این گونه دیکتاتوری واقعاً "دلپذیر" خواهد بود. بعضی از آنارشویست ها که در واقع لیبرال های فضل فروشی هستند، امیدوارند که در صد یا هزاران سال بعد زحمتکششان به چنان سطحی از پیشرفت دست یابند که اجبار و زور غیرضروری باشد. طبعاً، اگر سرمایه داری می توانست در جهت چنین پیشرفتی حرکت کند، اصولاً دلیلی برای سرنگونی آن نبود. نیازی به انقلاب قهرآمیز و یا دیکتاتوری که نتیجه اجتناب ناپذیر پیروزی انقلاب است نمی ماند. اما سرمایه داری منحط دوران ما جانی برای توهمات صلح جویانه و انسان دوستانه باقی نمی گذارد.

خود طبقه کارگر از نظر اجتماعی و سیاسی همگون نیست، حال از نیمه پرولتر بگذریم. مبارزه طبقاتی پیشگامی را که بهترین عناصر را جذب کرده است، تولید می کند. انقلاب وقتی امکان پذیر است که پیشگام قادر به رهبری اکثریت پرولتاریا باشد. اما این اصلاً به معنی محو تضادهای درون زحمتکشان نیست. در اوج لحظات انقلابی این تضادها رقیق و کم اهمیت می شوند، اما بعداً در مرحله ای جدید با تمام شدنشان ظاهر می شوند. جریان انقلاب بطور کلی این چنین است، و جریان کرونشات نیز چنین بود. وقتی سالن نشین ها سعی در یافتن مسیر دیگری برای انقلاب اکتبر آن هم بعد از واقعه می کنند، ما فقط با کمال تواضع از آنها می خواهیم به ما دقیقاً نشان دهند که کجا و کی اصول مهم شان در عمل به اثبات رسیده، حتی بخشاً یا حتی به صورت یک گرایش؟ کجا هستند آن نشانه هایی که ما را به پیروزی این اصول در آینده متقاعد کنند؟ ما البته هرگز جوابی نخواهیم گرفت.

انقلاب قوانین خود را دارد. که خیلی قبل ما آنها را در "درس های اکتبر" که نه تنها در روسیه بلکه از نظر بین المللی اهمیت داشتند، فرموله کردیم. هیچ کس دیگر برای اعلام "درس های" دیگر حتی سعی هم نکرده است. انقلاب اسپانیا تائید منفی "درس های اکتبر" بود. و منتقدین جدی، یا ساکت یا متزلزل اند. دولت جبهه خلقی اسپانیا، انقلاب سوسیالیستی را خفه کرد و انقلابیون را کشت. آنارشیست ها در این دولت شرکت داشتند و زمانی که بیرون ریخته شدند نیز به پشتیبانی کردن از قاتلین ادامه دادند. و در عین حال، متحدین خارجی و موکلین شان سرگرم دفاع از شورشیان کرونشات علیه بلشویک های زورگو هستند. زهی وقاحت!

مشاجره درباره کرونشات امروزه نیز بر محور طبقاتی مشخصی می چرخد که خود شورش کرونشات، شورش که در آن بخش های مرتجع ملوانان تلاش کردند تا دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کنند. آگاه از ناتوانی اش در صحنه امروزی سیاست انقلابی، گیج سران و التقاطیون خرده بورژوا می کوشند تا از واقعه قدیمی کرونشات در مبارزه خود علیه بین الملل چهارم استفاده کنند، یعنی علیه حزب انقلاب پرولتاری.

این "کرونشاتیون" امروزه هم خرد خواهند داشت. البته، بدون استفاده از اسلحه. خوشبختانه آنان دارای دژای نیستند.

تروتسکی

۱۵ ژانویه، ۱۹۳۸